

پیمودند و در آن ناحیه اقامت گرفتند و قلمرو آنها تادیار سفاله که اقصای دیار زنک است پیوسته است و کشتیهای عمانی و سیرافی بدانجا میروند و مقصدشان بدریای زنک همانجا است چنانکه انتهای دریای چین بدیار سیلی پیوسته است و از پیش در این کتاب گفته ایم انتهای دریای زنک نیز دیار سفاله است و سرزمین واق واق منتهی می شود که طلای بسیار و عجایب فراوان دارد و حاصلخیز و گرم است و زنکان آنجا را مرکز قلمرو خویش کرده و شاهی برگزیده و او را وقلیمی نامیده اند و این نام همه ملوک ایشان در همه دوران هاست چنانکه از پیش گفته ایم و او بر سایر ملوک زنک و سیصد هزار سوار تسلط دارد و چهارپای ایشان گاو است که در سرزمین آنها اسب و استر و شتر نیست و آن را نشناسند و هم آنها و دیگر اقوام حبش برف و سرما را ندانند که چیست بعضی طوایف ایشان دندانهای تیز دارند و هم دیگر را بخورند.

قلمرو زنکان از حدود خلیج منشعب از بالای نیل تادیار سفاله و واق واق گسترده است و طول و عرض آن در حدود هفتصد فرسنگ دره و کوه و ریگستان است. بدیار زنک فیل بسیار است که همه وحشی و غیر اهلی باشد و زنکان در جنگ و غیر جنگ از فیل کار نگیرند بلکه آن را میکشند بدین طریق که برک و پوست و شاخ يك قسم درخت را که در آنجا میروید در آب ریزند و نهان شوند و چون فیل برای آب خوردن بیاید و از آن آب بخورد مست شود و بیفتد دست و پای فیل مفصل و بند و بالای ساق ندارد چنان که از پیش گفته ایم - آنگاه از نهان گاه در آیند و بانیزه های بزرگ بجان فیل افتند و آن را برای گرفتن دندان هایش بکشند و دندان فیل از دیار ایشان آرند که هر دندان صد و پنجاه من و بیشتر باشد و بیشتر دندان فیل را از دیار عمان سرزمین چین و هند برند زیرا از دیار زنک بعمان میرسد و از آنجا بجاهای مذکور حمل می شود و اگر چنین نبود عاج در سرزمین اسلام فراوان بود. شاهان و سرداران و بزرگان چین گرز از عاج دارند و هیچیک از سرداران و

خاصان آهن بدست بحضور شاهان نروند بلکه گرز عاج همراه داشته باشند و دندان های فیل که راست باشد و انحنا نداشته باشد بنزد ایشان مرغوب است و چنان که گفتیم از آن گرز درست کند و عاج را برای سوزاندن در بتخانه ها و بخور معبد ها نیز بکار برند چون نصاری که در کلیساهای خود بخور معروف به بخور مریم و دیگر بخورها را بکار میبرند .

مردم چین فیل در سرزمین خود نگه ندارند و بسبب حادثه های که بروز کار قدیم دریکی از جنگهاشان رخ داد داشتن و بچنگ بردن فیل را میمون ندانند . هندوان عاج را در دسته خنجر و دسته شمشیر بسیار بکار میبرند و هم غالباً آنرا برای ساختن شطرنج و نرد بکار برند شطرنج مهره های گونه گون بصورت انسان و حیوان دارد و هر مهره شطرنج بطول يك و جب و همین مقدار عرض و بلکه بیشتر باشد و چون بازی کنند یکی بیای خیزد و مهره را در خانه ها جا بجا کند و غالباً در بازی شطرنج و نرد بر سر خانه و جواهر قمار کنند و گاه باشد یکی از آنها هر چه دارد بیازد و بر سر قطع یکی از اعضای تن خود بازی کند بدینسان که يك ديگك كوچك مسی را که روغنی سرخ رنگ در آنست بر آتش ذغال نهند و این روغن که التیام دهنده زخم و بند آورنده خونست بجوشد و چون کسی بر سر یکی از انگشتان خو دبازی کند و بیازد آنرا با خنجر که چون آتش سوزان است ببرد و دست را در این روغن فروبرد و داغ کند و باز بیازی مشغول شود و اگر بیازد انگشت دیگر را ببرد و گاه باشد که بسبب باخت مکرر انگشتان و کف دست و ساق و بازو و اعضای دیگر را ببرد و برند گیهارا با این روغن داغ کند و این روغن عجیب است که از معجون ها و داروهای هندی درست میشود و چنان که گفتیم خواص شگفت انگیز دارد و آنچه از رفتار هندوان گفتیم معروفست .

هندوان فیل نگه دارند و جفت گیری کنند که وحشی نباشد و جنگی باشد یا چون گاو و شتر بکار رود و بیشتر چون گاو میشهای دیار اسلام به چمنزار ها و بیشه

ها رود و فیل چنان که از پیش گفته ایم از جائی که کر گدن باشد فرار کند و جائی که بوی کر گدن است شمام شود چرا نکند. فیل در سر زمین زنگ بطوریکه زنگان گویند در حدود چهار صد سال عمر کند زیرا فیل در آبادیها و بیابانها شناخته باشد و فیلهای بزرگ را نتوانند کشت و از آن جمله فیل سیاه و سپید و ابلق و خاکی باشد و بر زمین هند نیز فیل صد و دوست سال عمر کند و هر هفت سال یکبار بچه زاید.

فیل در هندوستان آفتی بزرگ دارد و آن حیوانی است معروف به زبرق که از یوز کوچکتر است و رنگ سرخ دارد و پشم آلود است و چشمهای براق دارد و سرعت جهش کند و بهر جهش سی و چهل و پنجاه و بیشتر ذراع ببرد و چون بفیل نزدیک شود شاش خود را بوسیله دم بفیل پاشد و جای آن بسوزد و گاه باشد به تعقیب انسان برخیزد و او را نابود کند در هندوستان وقتی این حیوان بکسی نزدیک شود او بدرختان بزرگ ساج که از نخل و درخت جوز بلندتر است بالا رود. درخت ساج و تنه های ساج که به بصره و عراق و مصر آرند بسیار دراز باشد و بر مردم و حیوانات بسیار سایه کند. وقتی انسان بالای این درخت رفت و حیوان از رسیدن بدو عاجز ماند بر زمین تکیه کند و بیالای درخت جهد و اگر در جهش خود بانسان نتواند رسید شاش خود را بیالای درخت پاشد و اگر نتواند سر خود را بزمین نهد و فریادی عجیب زند و پاره های خون از دهانش بر آید و در دم بمیرد و شاش آن بهر جای درخت رسد بسوزد و اگر بانسان یا حیوان رسد هایه هلاک شود.

ملوک هند زهره این حیوان را با نرینه و بعضی اعضای آن در خزانه خود نگهدارند که زهر قاتل است و اسلحه را با آن آب دهند که قتال شود نرینه این حیوان چون نرینه سگ آبی است که از آن کند باستر گیرند و قصه این سگ بنزد دارو فروشان و دیگران معروف است. کند باستر نام فارسی است و کند

بمعنی خایه است و زبرقان که سابقاً گفتیم بجائی که کر کردن باشد قرار نگیرد و چنانکه فیل از کر کردن گریزد این حیوان نیز گریزد فیل از گربه نیز گریزان است و اگر آن را به بیند توقف نکند. از شاهان ایران نقل کرده اند که فیلان جنگی را بوسیله پیادگان از نیرنگ دشمن که ممکن بود گربه ای جانب او رها کنند حفظ میکردند رفتار ملوک سند و هند نیز تا حال چنین بوده است بطوریکه گفته اند ممکنست از گراز نیز بگریزد.

در مولتان هند مردی بنام هارون بن موسی بود که وابسته طایفه ازد بود و مردی شاعر و شجاع بود و ریاست قوم خود داشت و سرزمین سند در حدود مولتان قدرتی داشت و در قلعه خویش بسر میبرد. اتفاقاً میان وی و یکی از شاهان هند پیکار افتاد و هندوان فیلان را پیش صف خود نهاده بودند و هارون بن موسی جلوصف آمد و رو سوی فیل بزرگ کرد و گربه ای زیر لباس خود نهان کرده بود و چون ضمن حمله خود بفیل نزدیک شد گربه را بطرف آن رها کرد و چون فیل گربه را بدید فراری شد و موجب شکست سپاه و کشته شدن پادشاه و غلبه مسلمانان شد و هارون بن موسی حادثه را در قصیده ای وصف کرده گوید:

«آیا عجیب نیست که آن را به بینی که هوش انسان دارد و قالب فیل و شجاعت و متانتش که از خنشبیل سبق میبرد از نجابتش جالبتر است آیا عجیب نیست که آن را به بینی که پیکر درشت و رفتار ملایم دارد و موجودی است رقصان که خلقت گونه گون دارد و دندانهایش بس دراز و پوزه اش کوتاه است. اگر گربه بسر فیل میاویزد شیر بیشه نیز ناتوان عنکبوت میشود این فیل با دندان بزرگ و پیکر درشت و صدای کوتاه بادشمن رو برو میشود اگر آنرا قیاس کنی بگراز دشت و گاو میش جنگل از همه چیز شبیه تر است هر چهار پائی به همسنگی او بر می خیزد اما میان حیوانات همانند ندارد پلنگ و یوز را از جا میکند چنانکه باد عندبیل را از جا میبرد موجودیست که بینیش را بجای دستش بینی و

چون نزدیک آن شوند شمشیری صیقلی باشد همی بیامد و چون کوه پیشاپیش لشکر بود و با صدائی سخت جلو گروه بود چون سیل دمان با قدمهای نرم و پیکر سنگین همی آمد. اگر آنرا بدقت مینگریستی دو گوش بزرگ و سری غول آسا هول آن را افزون میکرد و من گریه‌ای برای آن آماده کرده بودم که از ژنده پیل ترس چندان نداشت و چون گریه‌ها در میان غبار بدید خداوند ما را پیروزی بزرگ داد فیل با قلب ترسان و جثه سنگین گریزان شد و فیلبان را با خود کشید فقط خالق آن شایسته تسبیح است که خدای همه و پروردگار فیلهاست.

عندبیل پرنده‌ای کم‌جثه است که بسرزمین‌سند و هند یافت شود و شاعران به نمونه خردی آنرا در اشعار خود یاد کنند و ژنده پیل فیل بزرگ و پیشا هنگ فیل‌ها است گویند ژنده پیل ماده فیل جنگاور است یسکی از شاعران ضمن سخن از فیل، ژنده پیل را بهمین معنی آورده و گوید:

«اینکه لبش دراز است و میان پیلان ژنده پیل است.»

و شاعر دیگر گوید «و فیل کوه مانند وی ژنده پیل است»

عمرو بن بحر جاحظ این قصیده را در کتاب الحیوان آورده و بعضی ابیات آنرا توضیح کرده و بتوضیح معنی خنشبیل سخن انصاری را نقل کرده که در وصف زنبور گوید:

«افق پسینگاه را بدنباله خویش سپید کند و در خاک زمین از او فرونیها است. هنگامی که بره و خنشبیل ناله گرسنگی زند او از مکیدن خاک سیر شود.» گوید و در این سخن شاعر که گوید:

«دخترک زیبا بدانست که من به شمشیر بازی خنشبیل هستم خنشبیل بمعنی دیگر است.»

فیل جز بسرزمین‌زنک و هند نزاید و دندان آن بسرزمین‌هند و سندباندازه زنک بزرگ نشود زنکان و هندوان از پوست فیل سپر سازند و سپر چینی و تبتی و

لمطی و بجای و سپر هائی که در شیر بخوابانند و دیگر اقسام سپر بمحکمی آن نباشد.
 خرطوم بینی فیل است و بوسیله آن غذا و آشامیدنی بدهان رساند و تر کیب
 آن مابین غضروف و گوشت و پی باشد و با آن جنگ کند و ضربت زند و از آنجا
 بانگ زند و صدای فیل با بزرگی جثه و درشتی خلقتش متناسب نیست منصور به
 نگهداری فیل علاقه داشت از آنرو که ملوک سلف فیل را محترم داشته و برای
 جنگ و تجمل عیدها نگه میداشته بودند که فیل مرکوب نرم رفتار و جادار ملوک
 بشمار بود یکی از دبیران که بادی و عقل و معرفت احوال مردم ممتاز بود در دار-
 السلام برای من حکایت کرد که وی استری رهوار و نکو خریده بود که برای
 انجام کارهای خود سوار آن میشد و این استر چون شتران بختی یا شتران تنومند
 باربر را در راه میدید رم میکرد و سینه میگرفت و مایه زحمت بسیار میشد و
 او این ناراحتی را بسبب رهواری و نکوئی استر تحمل میکرد بعلاوه او مردی
 تنومند و شکم کنده و چاق بود و استر دیگر او را نمیبرد. گوید در ایام مقتدر
 روزی از باب الطاق میگذشتم و فیل هارا برای تمرین آورده بودند که میخواستند
 لیث بن علی صفار را که در ایران خروج کرده بود و بدست مونس مظفر خادم
 اسیر شده بود بایاران وی بر فیله سوار کنند گوید: يك قطار شتر بختی را دیدم
 که از ترس فیل گریزان بود و همی دوید و آنها که سوار شتران بودند از فرط
 وحشت قادر بجلو گیری آن نبودند و چون استر این وضع را بدید رم کرد و سینه
 گرفت و مرا بینداخت که چون خيك باد کرده بزمین خوردم. قطار شتر به بن
 بستی پناه برد و استرنیز که مرا بینداخت و از شتران رم کرد، بهمان بن بست
 رفت و فیلان از دنبال بیامدند چون استر درشتی فیل را بدید بشتران پیوست و
 همراه آن شد کوئی همیشه با شتران بوده است و مانند آن تکان همی خورد در این
 اثناء گروهی از مردم مرا بدیدند و از زمین برداشتند و غلام برفت و استر را
 بگرفت و نتوانست آن را بیرون بیارد تا فیلان برفت و استر با شتران برون شد و

بعد از آن هرگز از شتر رم نکرد و چنان با شتر خو گرفت که کوئی شتر است زیرا چون بزرگی فیل را دیده بود شتر را كوچك می‌شمرد.

هر حیوان زبان‌داری ریشه زبانش بطرف داخل و سر آن بخارج است. مگر فیل که سر زبانش بطرف داخل و ریشه آن بطرف خارج است. هندوان پندارند اگر زبان فیل وارونه نبود زبان باومیا می‌موختند و سخن توانست گفت هندوان فیل را احترام کنند و به حیوانات دیگر برتری دهند که صفات نیکوی بسیار و از جمله پیکربلند و جثه بزرگ و منظر زیبا و صدای کوتاه و خرطوم دراز و گوش پهن و پای بزرگ و رفتار نرم و عمر دراز و تن سنگین دارد و هر چه پشت آن بار کنند اهمیت ندهد و با وجود درشتی پیکر و بزرگی اندام چون بنزدیک انسان گذرد راه رفتن آن احساس نشود تا مقابل او رسد که قدم نیک بر میدارد و رفتار ملایم دارد.

عمر و بن بحر جاحظ در کتاب الحیوان در وصف فیل مبالغه کرده و مدح بسیار آورده و وعده داده که از وضع و هیکل و ساختمان عجیب و اعضای شگفت انگیز و ادراک درست و احساسات ظریف و استعداد تربیت و تلقین پذیری فیل و اعضای معتبر و قسمتهای جالب که در تن آن هست با منفعت‌ها و ضررها که دارد و فضیلت ادراک که مایه امتیاز آن از حیوانات است با نشانه‌ها و دلایل روشن که در آن هست و خداوند بدیده خلق نمودار کرده و تفاوتی که در ادراک فیل با عقل بندگان نهاده و فیل را مقید بندگان کرده و برای آنها نگه داشته تا وضوح دلایل خویش را بیفزاید و کسان را بکمال نعمت خود متوجه دارد با آنچه خداوند در کتاب ناطق و خبر صادق خویش یاد کرده و آنچه در احادیث معروف و امثال جاری و تجربیات درست هست با سخنانی که شعرا درباره آن گفته و فصحا بزبان آورده و آنچه علمادر امتیاز آن گفته و حکما در عجایب آن بر شمرده‌اند با وضع فیل بنزد ملوک و منافع آن در جنگها و تفاوت آن در نظرها و اهمیت آن در دلها و راز آنها. عمر و نیروی تن و شخصیت و استقلال رای و کینه‌توزی و دقت و انتقام‌جوئی

آن و اینکه از حد تملك فرومایگان و سفلیکان و ارزانی قیمت و تحمل زبونی و ابتذال و ذلت بالاتر است و اینکه طبع بلندش مانع است که جز بمحل اصلی و سرزمین نژادی پیکرش بزرگ و دندانش دراز شود و اعضایش بکمال رسد و جفت یابی کند و فرزند آورد در صورتیکه پادشاهان طالب این بوده اند و قوم در این زمینه علاقه نشان داده اند که بملوك تقرب جویند اما حیلها نتیجه نداده و طمع بریده اند و از حمل و تولد و اعضای خاص آن و اختلافاتی که با چهار گروه حیوانات آبی و چهار پا و دو پا و پرنده دارد و چیزها که از اختصاصات خلقت اول در آن هست و در پیکر او بهمان صورت مانده است و از صفات مشترك و اختلافات آن باقیاس بحیوانات دیگر و از پیردلی و قوت و جرئت آن در میان حیوانات تنومند و نیرومندتر و قوی پنبه تر و تیز دندان تر و فرارش از حیوانات کوچکتر و کند پنبه تر و کند - دندان تر و کم نیروتر و گمنام تر و از خصال مذموم و کارهای پسندیده و رنگ و پوست و مو و گوشت و پیه و استخوان و بول و براز و زبان و دهان آن و بسیاری چیزهای دیگر که یاد کرده و وعده داده از همه اینها سخن آورده و چون بگفتگوی فیل و ذکر اوصاف و مطالب موعود درباره آن رسیده نکاتی پراکنده و مطالبی نا منظم درباره فیل و غیر فیل آورده و از ذکر اختصاصات اعضا و منافع و صفات عجیب و اسرار طبیعت که در آن هست و سخنانی که فیلسوفان هند در باره منشا آن گفته یا از حکمای قدیم درباره مبدأ فیل و علت اینکه فقط بسرزمین زنک و سند و نه جاهای دیگر پدید میاید و اینکه چرا در غیر این دو ناحیه بوجود نمیاید نقل کرده اند و هر اسی که کرگدن با وجود درشتی جثه از فیل دارد و علت فرار فیل از گربه با وجود کوچکی جثه و حقارت منظر آن و اینکه چرا فیل بخلاف حیوانات دیگر چنین طربناك است و در نتیجه مصاحبت تربیت و معرفت پذیر است و علت هوشیاری و مکرو تشخیص آن از همه اینها چشم پوشیده است.

صاحب منطق در کتاب الحیوان درباره خصال فیل و منافع اعضای آن

مطالب بسیار دارد و در این زمینه برای رفته که حکمای قدیم هند نرفته اند مبنی بر اینکه دنیا با همه اجسامی که در آن هست بر سه گونه است موافق و مخالف و متضاد و هر چه هست جماد است یا نامی و همه از عالم افلاك و نجوم و بروج و دیگر اجسام سماوی آمده اند و جسم سماوی نه جماد است نه نامی بلکه حی ناطق است.

مسعودی گوید: اکنون بموضوعی که در آغاز این باب در پیش داشتم یعنی گفتگوی زنک و دیار آنها و دیگر اقوام حبش باز میرویم. زنکان با آنکه گفتیم قیل شکار میکنند و عاج آنها جمع میکنند از عاج برای تزئین استفاده نمیکنند و زینت زنکان بعوض طلا و نقره آهن است گفتیم که چهار پای آنها گاو است و بجای شتر و اسب سوار گاو جنگ میکنند و این گاو چون اسب میدود و زین و لکام دارد. و من به ری يك از این گاو را دیدم که چون شتر برای بار گرفتن بزمین میخفت و اگر در قطار بود ببار خود یورتمه میرفت مردار حیوانات را از قبیل اسب و الاغ و استر برای نوع گاو بار کنند و مالکان آن فرقه ای از مجوسان مزد کی اند و بیرون ری دهکده ای دارند که هیچکس جز آنها در آنجا ساکن نیست وقتی بهری و قزوین چیزی از آن حیوانات که گفتیم بمیرد یکی از ایشان با گاو خود بیاید و آنها را بخواباند و مردار را بر آن بار کند و بدهکده خود ببرد که غذایشان مردار است و ساختمانهای خود را با استخوان آن میسازند و گوشت آنها برای ذخیره زمستان خشک میکنند و بیشتر غذای آنها و گاوانشان از گوشت تازه یا خشک مردار است این قسم گاو بیشتر چشم سرخ دارد و دیگر گاوان از آن متنفر باشد و بگریزد. در اصفهان و قم نیز از این گاوان دیدم که حلقه آهن و برنج به بینی داشت که طناب در آن بود و چون شتران بختی مهارشان کرده بودند و هم بهری یکی از این گاوان را دیدم که سوی گاوی از غیر نوع خود حمله برد و آن گاو از بیم فراری شد.

در میان اقسام گاوجز گاوان معروف حبشی که در ولایات مصر و دریاچه تنیس و دمياط و اطراف آن هست گاو دیگر در آب و جزیره و دریاچه مکان نمیگیرد. گاو میش در ناحیه سرحدی شام از همه جا تنومندتر است و حلقه آهن با برنج به بینی دارد چنانکه در مورد گاو بگفتیم. گاو میش ولایت انطاکیه نیز چنین است در سند و هند و ولایت طبرستان نیز گاو میش فراوان یافت میشود و شاخ آن از شاخ گاو میشهائی که در قلمرو اسلام هست بزرگتر است و درازی شاخ بیک یا دوزراع میرسد. در سرزمین عراق در مرتعات کوفه و در بصره و بطایح و اطراف آن گاو میش فراوانست.

مردم از عنقای مغرب سخن دارند و تصویر عنقا را در حمام و جاهای دیگر میکشند و از میان کسانی که در این ممالك مختلف دیده‌ام یا خبرشان را شنیده‌ام یکی نبوده که بگوید عنقا را دیده است و شاید اسمی است که مسمی ندارد.

اکنون باخبار زنکان و ملوکشان باز میگردیم اسم پادشاه زنک و قلیمی است که «پسر خدای بزرگ» معنی میدهد زیرا خدا بوده که او را برای پادشاهی و اجرای عدالت میان آنها برگزیده است بنابراین هر وقت پادشاه در حکومت خود ستم کند و از جاده حق بگردد او را میکشند و اعقابش را از حق پادشاهی محروم میکنند که به پندار ایشان وقتی شاه ستم کرد پسر خدا و مالک آسمانها و زمین بودنش باطل میشود. خالق عزوجل را ملکنجلو مینامند که بمعنی خدای بخشنده است. زنکان مردمی فصاحت پیشه‌اند و خطیبان بلیغ دارند. گاه باشد که يك مرد زاهد زنکی بپا ایستد و مردم بسیار را وعظ کند و به تقرب خداوند تشویق کند و بطاعت وی برانگیزد و از عقاب و خشم خدا بترساند و ملوک و اسلافشان را بیادشان آورد. زنکان شریعتی ندارند که بدان رجوع کنند بلکه رعیت را طبق رسوم شاهان سلف و روش سیاست ایشان راه میبرند از جمله خوراك آنها موز

است که در ولایتشان فراوانست در هند نیز موز بسیار هست و بیشتر خوراک زنگان ذرت است با گیاهی بنام کلاری که همانند قارچ است و از زمین می‌چینند و در ولایت عدن و آن قسمت از اراضی یمن نیز که اطراف آنجاست فراوانست این کلاری همانند ریواس است که در شام و مصر یافت میشود و هم از جمله خوراک ایشان عسل و گوشت است و هر يك از آنها گیاه یا حیوان یا جمادی را که دوست دارد بپرستد جزایرشان بدریا بیشمار است و در آنجا نارگیل هست که خوراک همه زنگان است و یکی از این جزایر جزیره‌ایست که تا ساحل زنگك يك یا دو روز فاصله دارد و در آنجا خلقی از مسلمانان بسر می‌برند که نسل به نسل پادشاه مسلمان دارند و بطوریکه سابقاً نیز در همین کتاب گفته‌ایم نام جزیره قنبلو است.

مردم نوبه دو گروهند گروهی در شرق و غرب نیل برد و ساحل اقامت دارند و ولایتشان بسرزمین قبطیان مصر و صعيد اسوان و دیگر نواحی پیوسته است و قلمرو نوبیان بر ساحل نیل تا حدود علیای رود میرسد و پایتختی ساخته‌اند که شهر بزرگی است و دثقله نام دارد. گروه دیگر نوبیان علوه نام دارند و شهر بزرگی ساخته و آنرا سریه نامیده‌اند.

مسعودی گوید: به ماه ربیع‌الآخر سال سیصد و سی و دو در فسطاط مصر کار تألیف کتاب باینجا رسیده بود و شنیدم که پادشاه نوبه بشهر دثقله کابل بن سرور است که پدران وی همه پادشاهی داشته‌اند و قلمرو وی شامل ماقره و علوه است و شهری که از مملکت وی مجاور اسوان است مریس نام دارد که باد مریسی منسوب بدانجاست و قلمرو این پادشاه در ناحیه صعيد و ولایت اسوان به دیار مصر پیوسته است. قوم بجه نیز مابین قلم و نیل مصر اقامت دارند و طوایف گونه‌گونند و پادشاهی دارند و دیارشان معادن طلا دارد که خاکه است و معادن زمرد نیز دارد دسته‌های بجه بر اسبان نیز رو بدیار نوبه حمله‌برند و غارت کنند و اسیر گیرند

سابقاً مردم نوبه از قوم بجه نیرومندتر بودند تا اسلام ظهور کرد و گروهی از مسلمانان در معدن الذهب و ولایت علاق و عیذاب مقیم شدند و خلق بسیار از عرب ربیعہ بن نزار بن معد بن عدنان در این نواحی سکونت گرفتند و نیرومند شدند و با مردم بجه مزاجت کردند و قوم بجه بخویشاوندی مردم ربیعہ قوت گرفت مردم ربیعہ نیز بهمدستی قوم بجه از دشمنان مجاور خود که مردم قحطان و نضر بن نزار و ساکنان آن نواحی بودند نیرومندتر شدند در وقت حاضر یعنی سال سیصد و سی و دو صاحب معدن ابو مروان بشر بن اسحاق است از طایفه ربیعہ که با سه هزار کس از ربیعہ و بستگان مصری و یمنی سوار شود و سی هزار نیزه دار اسب سوار بجه که همه سپر بجاوی دارند و اینان طایفه دار به باشند و از همه مردم بجه فقط آنها مسلمانند و بقیه بجه کافرند و بت خود را پرستش میکنند.

اما قوم حبشه اسم مملکتشان کعبراست و کعبرشهری بزرگ است که پایتخت نجاشی آنجا است و حبشیان شهرها و آبادیهای بزرگ و وسیع دارند. قلمرو نجاشی بدریای حبشی پیوسته است و ساحل آنجا که مقابل یمن است شهرهای بسیار دارد از جمله شهرهای ساحلی حبشه زیلع و دهلك و ناصع است و در این شهرها از مسلمانان خلق بسیار هست که رعیت حبشه اند. از ساحل حبشه تا شهر غلافقه بر ساحل زبید یمن یعنی پهنای دریا مابین دو ساحل سه روز راه است بروز کار ذونواس صاحب اخدود که نامش بقر آن هست وقتی حبشیان بر یمن تسلط یافتند از همین جا از دریا گذشتند در وقت حاضر فرمانروای زبید ابراهیم بن زیاد فرمانروای حرملی است و کشتیهای وی بساحل حبشه رفت و آمد میکند و تجار با کالا بر آن سوار میشوند و میان او با حبشه صلح است این جای دریا میان دو ساحل یعنی ساحل یمن و ساحل حبشه از همه جا کم عرض تر است و مابین این دو ساحل جزیره ها است از جمله جزیره عقل است که گویند در آنجا آبی بنام عقل هست که کشتیبانان از آن نوشند و در قریحه و هوش اثر نکو دارد یکی از فیلسوفان قدیم تأثیر و خاصیت این آب

را با علت آن یاد کرده و ما خبر آنرا ضمن نقل اخبار پزشکان و تجربه‌ها و حکایت معالجاتشان پیش از ظهور اسلام و آنها که پس از ظهور شریعت بخدمت ملوک و خلیفگان پیوسته بودند در کتاب اخبار الزمان آورده‌ایم. ابن زیاد این جزیره را تصرف کرده و اکنون کسانی از یاران او در اینجا اقامت دارند.

در این دریا در مجاورت ولایت عدن جزیره‌ای هست که سقطره نام دارد و صبر سقطری منسوب آنست که جز آنجا یافت نشود و فقط از آنجا آرند. وقتی اسکندر پسر فیلیپس بهند میرفت ارسطاطالیس پسر تقوماخس بدو نامه نوشت و درباره این جزیره سفارش کرد که بسبب صبر سقطری که در داروها و چیزهای دیگر بکار میرفت گروهی از یونانیان را بدانجا فرستد و سکونت دهد. اسکندر نیز جمعی از یونانیان را که بیشتر از شهر ارسطاطالیس بودند با اهل و عیال بوسیله کشتی از دریای قلزم باین جزیره فرستاد و آنها کسانی را که از جانب ملوک هند آنجا بودند مغلوب کردند و جزیره را بتصرف آوردند. هندوان در آنجا بت بزرگی داشتند و بت ضمن حکایتی که نقل آن بدراز میکشد از آنجا برده شد. و یونانیان مقیم جزیره توالد کردند و اسکندر در گذشت و مسیح ظهور کرد و اهل جزیره نصرانی شدند که اکنون نیز هستند و در همه دنیا جز این جزیره جایی نیست که قومی از یونانیان باشند و نسب خویش محفوظ داشته باشند و رومی و غیر رومی با نسب ایشان نیامیخته باشد و خدا بهتر داند. کشتیهای هند که راه مسلمانان و مسافران هندوستان و چین را میبرند در این جزیره لنکر میاندازند و میان بیز با کشتیهای جنگی بدریای روم در سواحل شام و مصر راه مسلمانان میزنند. از جزیره سقطره صبر و داروهای دیگر آرند و این جزیره و گیاهان و داروهای آن اخبار عجیب دارد که بسیاری از آنرا در کتابهای سابق خود آورده‌ایم.

دیگر اقوام حبش چون زغاوه و کوکو و قراق و مدیده و مریس و مبرس و ملانه و قوماطی و دویله و فرمز و سایر اقوام حبش هر کدام پادشاهی و پایتختی دارند و ماذ کر همه سیاهان را باطوایف و مساکن و موقعیت مملکتشان و اینکه چرا موهایشان مجعد و رنگشان سیاه شده با اخبارشان و اخبار ملوکشان و عجایب سرگذشت و فروع نسبشان در کتاب اخبار الزمان در فن اول از فنون سی- گانه آورده ایم و آنچه را که از اخبار این قوم در کتاب اخبار الزمان نیارده ایم در کتاب اوسط یاد کرده ایم و در این کتاب چیزهایی را که ترك آن میسر نبود و کتاب را از آن خالی نمیشد گذاشت یاد کردیم.

مسعودی گوید: وقتی عمرو بن عاص مصر را گشود عمرو بن خطاب بدو نوشت که با نوییان جنگ کند و مسلمانان با آنها پیکارند و بختند و نوییان را تیراندازان ماهری یافتند و عمرو بن عاص بمصالحه آنها تن نداد تا از حکومت مصر برکنار شد و عبدالله سعد حکومت یافت و با آنها بر سر تعداد معینی اسیر از اسیرانی که این پادشاه مجاور مسلمانان از دیگر اقوام توبه که در صدر این باب یاد کرده ایم چون شاه مریس و دیگران میگیرد مصالحه کرد و دریافت این اسیران رسم جاری هر ساله شد که تا کنون بحاکم مصر تسلیم میکنند. مردم مصر و توبه این اسیران را بقط گویند و شمارشان سیصد و شصت و پنج است که بنظر من براساس روزهای سال تعیین شده است این متعلق به بیت المال مسلمانان است بشرط آنکه میان آنها و نوییان صلح باشد. حاکم مصر نیز چهل سر اسیر جداگانه میگیرد و نایب وی که در ولایت اسوان و مجاور توبه مقیم است و دریافت این بقط یعنی اسیران بمعهد اوست بجزان چهل سر بیست اسیر میگیرد و حاکم مقیم اسوان که با امیر اسوان برای دریافت بقط حضور مییابند بجز بیست سر اسیر، پنج سر میگیرد و دوازده شاهد عادل که از مردم اسوان موقع دریافت بقط همراه حاکمند دوازده سر میگیرند این رسمی است که از صدر اسلام از موقع مصالحه میان مسلمانان و

نوبیان جاریست . محل تسلیم اسیران که اشخاص مذکور و نوبیان معتمدشاه در آنجا حضور مییابند معروف به قصر است و در شش میلی شهر اسوان نزدیک جزیره بلاق است این بلاق شهر است که در محل معروف جنادل که کوهستانی و پرسنگ است جای دارد و این شهر در جزیره محصور آب است چنانکه شهرهای جزایر مابین رجبه مالك بن طوق و هیت یعنی تاوسه وعانه و حدیثه بوسیله آب فرات محصور شده است شهر بلاق مردم بسیار دارد که مسلمانند و بر دوساحل غله و نخل فراوان هست و انتهای مسیر کشتیهای نوبه و کشتیهای مسلمانان که از دیار مصر و اسوان میآید همین شهر است در شهر اسوان بسیاری مردم عرب از قحطانی و تزاربن معداز ربیع و مضر و جمعی از قریش بسر میبرند که بیشتر از حجاز و جاهای دیگر آمدهاند و این ولایت پر نخل و حاصلخیز و پر برکت است هسته را در زمین میکارند و نخلی میروید که دو سال بعد از میوه آن میخورند خا کشان چون خاک بصره و کوفه و دیگر زمینهای نخلزار نیست زیرا در بصره نخل از هسته نمیروید بلکه از نهال كوچك میاید و نخلی که از هسته بروید ثمر نمیدهد و بارور نمیشود . مسلمانان اسوان در داخل سرزمین نوبه املاك بسیار دارند که خراج آنرا بشاه نوبه میدهند این املاك را در صدر تاریخ در دولت بنی امیه و بنی عباس خریدهاند وقتی مأمون به مصر رفت شاه نوبه بوسیله هیئتی که به فسطاط فرستاد از آن قوم شکایت کرد که گروهی از اهل مملکت و بندگان وی قسمتی از املاك خود را بمردم اسوان که مجاور شان بودهاند فروختهاند ولی این املاك متعلق باوست و آن گروه بندگان وی بودهاند و املاكی نداشتهاند و مالکیت آنها در این املاك چون مالکیت بندگان بوده که در زمین کار میکردند مأمون کار ایشان را بجا کم اسوان و علما و شیوخ آنجا ارجاع کرد . خریداران املاك که مردم اسوان بودند متوجه شدند که آنرا از دستشان خواهند گرفت و برضد شاه نوبه حیلہ کردند و بفروشدگان اهل نوبه گفتند که وقتی بمحضر حاکم آمدند

اقرار نکنند که بنده پادشاه خویشند بلکه بگویند: «ای گروه مسلمانان ترتیب ما همان ترتیبی است که شما با پادشاهتان دارید باید اطاعتش کنیم و مخالفتش نکنیم اگر شما بندگان پادشاهتان هستید و اموالتان متعلق به اوست ما هم هستیم.» وقتی حاکم آنها را بانماینده شاه روبرو کرد همین سخن یا نظیر آنرا که بخاطر داشتند بهمین مضمون بحاکم گفتند و معامله معتبر شناخته شد زیرا اقرار نکردند که تا آنوقت بنده پادشاه خود بوده‌اند و این املاک سرزمین نوبه که در ولایت مریس است از پدر پسر بارث رسید و مردم نوبه اهل مملکت این پادشاه دو قسم شد یک قسمت آنها که گفتیم آزاده و غیر بنده بودند و قسم دیگر از اهل مملکتش که در جای دیگر بغیر از ولایت مریس و مجاور اسوان مقیم بودند بنده بشمار آمدند.

معدن زمرد در ناحیه صعید بالا از توابع شهر قفط است که از آنجاسوی این معدن روند محلی که زمرد در آنجاست بنام خربه معروف است همه بیابان و کوه است و قوم بیجه بر این محل معروف به خربه تسلط دارند و کسانی که برای حفاری زمرد روند باج بایشان دهند زمردی که از این محل کنده شود چهار نوع است نوع اول را مرگویند که نکوتر و کرانبها تر از همه است و کاملاً سبز و آبدار است و سبزی آن همانند سبزیجات پررنگ است و رنگ آن تیره و مایل بسیاهی نیست نوع دوم را بحری گویند و مقصود از این نام اینست که ملوک دریا از سند دهند و رنگ و چین طالب این نوع زمردند و از بکار بردن آن در تاج و انگشتر و دستبند سرافرازی کنند بدینجهت آنرا بحری گفته‌اند و بخوبی همسنگ مر است و سبزی مانند آنست و آبش چون نوبه گهای مورد است که بسر شاخه‌ها روید. نوع سوم بنام مغربی معروفست و مقصود از این نام و اقتساب زمرد به مغرب اینست که ملوک مغرب از فرنگ و نو کرد و اندلس و جلیقی و وشکند و سقلاب و روس؛ گرچه اکثر این اقوام بطوریکه درباره دیار فرزندان یافت بن نوح گفتیم در ناحیه جدی مابین مشرق و مغرب اقامت دارند؛ اینان در طلب

این نوع زمرد همچشمی کنند چنانکه ملوک هند و چین در مورد زمرد بحری همچشمی کنند. نوع چهارم را اصم گویند که پستتر و کم بهائتر از همه است و سبزی و آب کمتر دارد و سبزی این قسم به کم و بیشی گونه گون است بطور کلی در این چهار نوع نکوتر و گرانبھائتر از همه آنست که پر آبتر و صافتر و سبزتر است و خط سیاه و زرد و رنگ دیگر و رکه ندارد و اگر چنین باشد در نوع خود در کمال نیکی و مرغوبی است بعضی از سنگهای زمرد تا پنج مثقال وزن دارد و کوچکتر تا اندازه عدس نیز هست که از آن کردن بند و چیزهای دیگر ترتیب دهند عیوب این جواهر بسیار است از جمله لکه و سنگ و رکه های سپید است که بدان آمیخته باشد بنظر کسانی که این جواهر را شناسند و بدان علاقه دارند بی گفتگو است که مار و افعی و دیگر اقسام مار وقتی زمرد خالص را ببینند از چشمش آب بریزد و اگر مار گزیده بلافاصله باندازه دو دانگ زمرد خالص بیاشامد از سرایت زهر به همه تن مصون ماند و هیچ ماری به معدن و محل زمرد نزدیک نشود. زمرد سنگی نرم و سست است و اگر بآتش رسد آهک شود. ملوک یونان و ملوک روم که پس از ایشان بودند این گوهر را بجهت خواص عجیب و منافع فراوان که دارد و از اینجهت که از همه گوهرهای معدنی سبکتر است اهمیت بسیار میدادند و از جواهرات دیگر برتر میشمردند.

و این چهار نوع غالباً در رکه های زمین یافت شود و اگر از کجی و خوردگی سالم باشد و یکنواخت و مستطیل یا مدور باشد بکمال مرغوبی است و بدتر از همه آنست که در معدن بخاک بیامیزد و از میان خاک بر آرند و گاه باشد که بر زمین این معدن در همواری و کوه و پست و بلندیها از دو نوع زمرد مغربی و اصم که از پیش یاد کرده ایم یافت شود. از ولایت سندان هند و حدود کنبایه که از مملکت بلهرا فرمانروای ما نکیر است و سابقاً در همین کتاب از او یاد

کرده ایم يك نوع زمرد می آرند که از لحاظ روشنی و سبزی و پرتوافکنی مانند این زمرد هاست که گفتیم ولی زمرد هند سنگ سخت است و از آنچه گفتیم سخت تر و سنگین تر است و این نوع زمرد هندی را فقط مردم هوشیار یا اهل خبره از انواع چهار گانه مذکور تشخیص توانند داد و این نوع هندی بنزد جواهر شناسان بنام مکی معروف است که آنرا از هند بولایت عدن و دیگر سواحل یمن برند و سوی مکه آرند از اینجهت بدین نام معروف شده و این وصف یافته است.

و ما اخبار جواهر شفاف و غیر شفاف و وصف معادن آنرا با شرح و تفصیل در کتاب اخبار الزمان آورده ایم من بولایت صعید مصر گروهی از اهل خبره را که از این معدن اطلاع داشتند و این گوهر موسوم به زمرد رامی شناختند دیدم که میگفتند این زمرد در فصول مختلف سال از قوت عناصر هوا و وزش بادهای چهار گانه کم و بیش میشود و سبزی و پرتوافکنی آن در آغاز ماه و هنگام فزونی نور قمر قوت میگیرد.

و نیز در اخبار کسانی که بیشتر معادن را از گوهر و غیر گوهر میشناخته اند دیده ام که هر سالی برق بیشتر و صاعقه سخت تر باشد گوگرد در معدن بیشتر می شود چنانکه در قسمت گذشته این کتاب درباره کافور ولایت منصوره و دیگر ولایت های هند بگفتیم که هر سال صاعقه و رعد و برق بیشتر باشد بیشتر میشود. اگر نبود که پر گوهر چمن شب است، و سخن کوتاه، اندک روشنگر است و نمودار مکنون خاطر است و بلاغت، توضیح مختصر است در این باب سخن بسیار داشتم.

از این محل معروف به خربه که معدن این نوع گوهر یعنی زمرد آنجا است تا نزدیکترین آبادی که ولایت قفط و قوص و دیگر شهرهای صعید است هفت روز راه است. قوص بر ساحل نیل است و از نیل تا قفط فقط دو میل راه است شهر قفط و قوص و آغاز عمران و حوادث آن در ایام قبطان اخبار عجیب دارد شهر قفط

اکنون رو بخرابی میرود وقوص آبادتر است و مردم بیشتر دارد.

قلمرو صحرائشینان بجه که مالک این معدنند به علاقۃ پیوسته است علاقۃ بطوریکه در این باب گفته ایم معدن زر است و از علاقۃ تا نیل پاترده منزل است آب مردم علاقۃ از آب باران است و چشمه‌ای نیز دارند که در وسط علاقۃ جاریست و نزدیکترین آبادی بانجا شهر اسوان است که علاقۃ لوازم از آنجا میگیرند و نوبه بوسیله داد و ستد کاروان به شهر اسوان پیوسته است و مردم اسوان با نوبیان در آمیخته اند.

مسعودی گوید: اما در خصوص ولایت واحه‌ها که مابین ولایتهای مصر و اسکندریه و صعید مصر و مغرب و سرزمین حبشان نوبی و غیر نوبی است شمه‌ای از اخبار و کیفیت عمران و خاصیت زمین آنرا در کتابهای سابق خود گفته ایم در آنجا يك سرزمین زاجی هست و چشمه‌ها دارد که آب آن ترش است و یامزه‌های دیگر دارد. در وقت حاضر یعنی سال سیصد و سی و دو فرمانروای واحه‌ها عبدالملك بن مروانست وی از طایفه لواته است اما مروانی مذهب است و با چند هزار مرد از سوار و پیاده و شتردار سوار میشود و میان او و حبشیان در حدودش روز راه است بادیگر آبادیهای اطراف نیز همین قدر فاصله دارد و سرزمین او خاصیت ها و شکفتی‌هاست و آن ولایتی کاملاً مستقل است نه به جائی پیوسته و نه بدان حاجت دارد و از آنجا خرما و مویز و انگور آرند.

من بسال سیصد و سی و دو فرستاده این مرد مقیم واحه‌ها را بدربار اخشید محمد بن طفج بدیدم و خیلی چیزها از ولایت و خواص سرزمینشان را که بدانستن آن محتاج بودم از او پرسیدم و همیشه رویه من با کسانی که ولایتشان را ندیده‌ام چنین بوده است این مرد از اقسام زاج که بر سرزمینشان هست و از محصولات ولایتشان و چشمه‌های ترش مزه و دیگر آبهای آنجا که مزه‌های گونه‌گون دارد برای من چیزها گفت.

صاحب منطق گوید که در بعضی از جاها چشمه‌های ترش هست که آب آنرا بجای سر که بکار میبرند و هم او از جاهائی که چشمه‌های تلخ میجوشد و آب آن چنان تلخ است که با هر چه بیامیزد تلخ شود سخن آورده و گفته است که علت اختلاف مزه آبها از اختلاف زمینهاست مانند جاهای زاجی و جاهای آتشی و خاکستری و هم او از مایه‌هایی که در ولایت سیسیل هست و چون آن را با آب بیامیزند باختلاف مایه مزه‌های گونه‌گون پدید آرد سخن آورده است.

شماره مزه‌ها هشت است نخست خوش است و شور و چرب و شیرین و ترش و تلخ و کس و تند و کسان را در آنچه گفتیم اختلاف است بعضی گفته‌اند شمار مزه‌ها هفت است و بعضی گفته‌اند شش است و بیشتر از همه که گفته‌اند همان هشت است قدما در باره خواص آب سخنان گونه‌گون گفته‌اند از جمله اینکه آب خوش ولو گرم باشد ارزش غذائی دارد و اگر از درون یا برون بقدر لزوم بکار برده شود تن را صفا دهد و اگر بیشتر از مقدار لزوم بکار رود اعضا را سست و ضعیف کند و آب سرد اعضا را محکم کند و عطش را به‌برد و بسیار آن تن را سست کند و بمیراند. آب تلخ برای کبد و طحال سودمند افتد و آب گوگردی برای زخمها و قرچه‌های کهنه و خارش سودمند است و آب املاح‌دار برای خارش و جرب سودمند است. آب باران برای درد پشت و عصب سودمند است آب آهن سستی احشا و اعضای داخلی را سودمند افتد و آب مس از رطوبت تن و سر جلوگیری کند و آب گچ معده را تحریک کند و امساک آرد و جمع کند آب زاج خون را بند آرد و آب دریا برای پیس سودمند افتد و گروهی گفته‌اند اگر کمی از آن را باروغن بادام بخورند برای اخلاط فاسد سودمند باشد هم آب دریا چشم درد‌های سخت آرد بهترین آبها برای تن سپید شفاف است که از کوههای خاکی در آید و از مشرق سوی مغرب رود و گرمی و سردی را به آسانی پذیرد کسان را درباره اقسام و اوصاف و منافع و مضرات آب سخن بسیار است که

این کتاب جای آن نیست که تناسب کلام ما را بگفتگوی آب و وصف آن کشانید. همه دیار حبشان که در مغرب یمن و جدّه و حجاز و مجاور قلزم است دریای خشک و سرزمینی بی برکت است که از ساحل آن جز کاسه سنگ پشت دریایی و پلنگ نیارند سواحل مقابل آن نیز از شحر و احقاف حضرموت تا عدن دیاری است که بمردم آنجا حاصل ندهد و اکنون از آنجا جز کندر نیارند. این دریا به قلزم پیوسته است و بجانب راست دریای هند است و آب آن اتصال دارد و بهمه دریاها و خلیجهای دریای حبشی سختتر و متغیرتر و بدبو تر و بی حاصل تر و از درون و برون بی برکت تر از دریای قلزم نیست در سایر نقاط دریای حبشی کشتیها هنگام سفر شب و روز راه پیماید مگر بدریای قلزم که کشتی بروز رود و چون شب درآید بجاهای معینی که چون منزلگاهها مشهور است لنگر اندازد از بس کوه و ظلمت و وحشت که این دریا دارد و این دریا بدریای هندوستان و چین که بدان پیوسته قابل قیاس نیست و آن دریا بخلاف اینست زیرا بقعر دریای هندوستان و چین مروارید و در کوههایش جواهر و معادن طلا و نقره و ارزین هست و در دهان حیواناتش عاج و در کشتکاههایش آبنوس و خیزران و فنا و بقم و ساج و عود و درخت کافور و جوز و قرفل و صندل و ادویه و بوی خوش و عنبر هست و پرند گانش طوطی سپید و سبز است و طاووس باقسام و اشکال مختلف کوچک و بزرگ که بعضی بدرشتی شتر مرغ باشد. از جمله حشرات سرزمین هند زباد است که چون گربه دیار اسلام بسیار فراوانست و چون گربه نگه دارند و از پستان آن بوی خوش معروف بشیر زباد آید که يك نوع بوی خوش شکفت انگیز است و هم در وقت معین سال بسرزمین هند از پیشانی و سرفیل عرقی برآید که چون مشک باشد و هندیان در موقع معین منتظر پیدایش این بوی خوش باشند که بگیرند و با روغنهای خوشبو بیا میزند و از همه بوهای خوش گرانقدرتر و مرغوبتر است و ملوک و خواص آنرا برای مقاصد گونه گون بکار برند که از آن جمله خوشبویی و بخور سوزی است که از همه

بوهای خوش بهتراست و استعمال و استشمام آن در مرد وزن شهوت و رغبت و هیجان انگیزد و طرب و نشاط و خوشدلی آورد. بسیاری دلیران و شجاعان هند هنگام جنگ از این روغن بکاربرند که بنظرشان دل را شجاع و جان را نیرومند کند و به هجوم وادارد و بیشتر این قسم عرق در پیشانی فیل موقعی از سال پدید میاید که بحال شهوت و هیجان است در این موقع فیلان و مراقبان از آن گریزان شوند که مابین آشنا و نا آشنا تفاوت نگذارد و چون فیل چنین شود که گفتیم بدره ها و کوهها و جنگلها رود و از محل خود دور شود و از وطن غیبت کند و چون به نشان یعنی کر کردن رسد کر کردن در این هنگام از فیل بگریزد و بدانجا که هست قرار نگیرد زیرا فیل بحالت مستی است و ادراك ندارد و کر کردن را که سابقاً از آن حذر میکرد نشناسد و چون این فصل سال بگذرد و بخود آید و يك ماه و گاهی بیشتر راه طی کند تا بمحل خود رسد و همچنان در بقیه مستی باشد آنگاه باندازه همان مدتی که هیجان داشته علیل باشد و این حالت برای پیلان نرو جسور و شجاع رخ دهد. سابقاً درباره آهوی مشک سخن داشته ایم و این ناحیه را عجایب و برکات دیگر هست که از تذکار آن خودداری میکنم و آنچه گفتیم نمونه نگفته هاست. هندیان درباره پیدایش این قسم بوی خوش که در این حالت از فیل پدید میاید و تفاوت فیل با حیوانات دیگر و اینکه وقتی برای آب خوردن به بر که یا جوی رود و آب صاف باشد بنالد گفتگوها دارند و قصه چنانست که فیل آب صاف را بهم زند و تیره کند و از خوردن آب صاف خودداری کند و این حالت در بیشتر اسبان نیز یافت شود که چون آب صاف باشد دست بزند و آب را تیره کند آنگاه بیاشامد و در این جهت اسب بخلاف دیگر حیوانات با فیل همانند باشد شاید برای اینست که صورت خویش را در آب صاف و روشن به بیند و خواهد بوسیله تیره کردن آب آنرا محو کند که تصویر در آب تیره نمودار نباشد. اغلب شتران نیز همین رفتار دارند و شاید علت آن جز اینست که

گفتیم و حیوانات درشت پیکر وقتی صورت خویش را در آب صاف ببینند از درشتی و نیکوئی و خوش منظری خود که از حیوانات دیگر ممتاز است شگفتی کند حیوانات دیگر جز آنچه گفتیم یعنی اسب و شتر و فیل این رفتار ندارد. فیل بعلاوه تنومندی و سبک روحی و حسن ادراک و امتیاز دوست و دشمن از انسان و غیر انسان و تعلیم پذیری صفت دیگر دارد که همانند شتر هنگام آبستنی از ماده دوری گیرد و هیچیک از حیوانات دیگر بجز فیل و شتر از نزدیکی ماده بهنگام حمل خودداری نکند. اگر خواهیم این گونه مطالب را بسر بریم و هر چه درباره آن هست بگوئیم کتاب دراز شود و از حد اختصار بدر رود و ما همه این چیزها را در کتاب اخبار الزمان و دیگر کتابهای سابق خود گفته ایم بنابراین اکنون بذکر بعضی از طوایف فرزندان یافث بن نوح میپردازیم انشاء الله تعالی زیرا در قسمت سابق این کتاب بسیاری اقوام را که رنگهای گونه کون و ولایتهای دور از هم و احوال مختلف داشته اند یاد کرده ایم.

ذکر سقلا بیان و مسکنها و اخبار ملوکشان و قبایل گونه گونشان

سقلا بیان از فرزندان مار بن یافت بن نوحند و همه اقوام سقلاب بدو میرسند و نسب از او دارند این سخن غالب مطلعان و علاقمندان این مسائل است و مسکنهایشان از ناحیه جدی (شمال) تا مغرب پیوسته است و آنها اقوام مختلفند که میانشان جنگها هست و پادشاهان دارند و بعضیها پیرو دین نصرانی و مذهب یعقوبی اند بعضی دیگر کتاب ندارند و پیرو شریعتی نیستند و رسم جاهلیت دارند و از شرایع بیخبرند اینها چند قومند از آنجمله قومی است که از روزگار قدیم شاهی از آنها بوده و پادشاهشان ماجک نام داشته است این قوم را ولینانا گویند و بروز کار قدیم دیگر اقوام سقلاب مطیع این قوم بوده اند که پادشاه از ایشان بوده است و دیگر ملوک سقلاب اطاعت از او می کرده اند و دیگر از اقوام سقلاب از پس اینان قوم اصطبرانه است و اکنون پادشاهشان صقلا یح نام دارد و قومی که آنها دلاونه گویند و پادشاهشان وانج علاف نام دارد و قومی که آنها نامچین گویند و پادشاهشان عزانه نام دارد و این قوم از همه اقوام سقلاب شجاع تر و جنگاور تر است و قومی که آنها منابن گویند و پادشاهشان زبیر نام دارد آنکاه قومی که آنها سرمین گویند و این قوم بعللی که ذکر آن طولانیست و موجباتی که شرح آن دراز است و هم از اینرو که مطیع دین و شریعتی نیست بقدر اقوام سقلاب هول انگیز است آنکاه قومی است که آنها صاصین گویند آنکاه قومی که آنها اجر و انیق گویند آنکاه قومی که آنها فشاین گویند آنکاه

قومی که آنرا برانجایین گویند و آن عده از ملوک این اقوام که یادشان کردیم بهمان نام‌ها که گفتیم شهره‌اند و قومی که گفتیم سرتین نام دارد وقتی شاه ورئیسشان بمیرد خویشتن را بسوزانند و چهارپایان او را نیز بسوزانند و اعمالی مانند هندوان دارند سابقاً در همین کتاب ضمن سخن از جبل قبیخ و قوم خزر شمه‌ای درباره‌ایشان گفته‌ایم که در ولایت خزر گروهی از قوم سقلاب و روس هست که خودشان را به آتش بسوزانند این قوم و دیگر اقوام سقلاب بمشرق پیوسته‌اند و تا مغرب میرسند.

سرملوک سقلابیان شاه دیراست که شهرهای وسیع و آبادی بسیار دارد و تاجران مسلمان با اقسام کالا بیاینتخت او روند و پس از این شاه از جمله ملوک سقلابیان شاه اوانج است که شهرها و آبادیهای وسیع و سپاه و مردم بسیار دارد و با روم و فرنگ و نوکبرد و اقوام دیگر جنگ دارد و جنگ ایشان پیوسته است آنکاه پس از این شاه از ملوک سقلابیان شاه ترک است و مردم این قوم از همه اقوام سقلاب خوش سیماتر و فزون‌تر و شجاعت‌ترند سقلابیان اقوام بسیار و طوایف فراوانند که کتاب ما گنجایش وصف طوایف و فروع آنها را ندارد سابقاً درباره پادشاهی که ملوک سقلاب از روزگار قدیم مطیع وی بوده‌اند یعنی ماجک شاه ولینانا سخن آورده‌ایم و این قوم از طوایف معتبر سقلاب است و بقدمت معروف است.

آنکاه میان اقوام سقلاب اختلاف شد و نظمشان خلل یافت و طایفه‌ها پراکنده شد بطوریکه از ذکر ملوکشان معلوم شد و بعلمی که شرح آن بدرازا میکشد هر قومی شاهی برگزید و ما قسمتی از شرح و بسیاری از تفصیلات آنرا در کتاب اخبار الزمان من الامم الماضیه والاجيال الخالیه والمالك الدائره آورده‌ایم.

ذکر فرنگان و جلیقیان و ملو گشان

فرنگان و سقلاییان و نو کبرد و اشبان و یاجوج و ماجوج و ترك و خزر و برجان و الان و جلیقیان و اقوام دیگر که گفته ایم مقیم جدی یعنی شمالند و میان محققان اهل شریعت خلاف نیست که همه این اقوام مذکور از فرزندان یافث بن نوح بوده اند که کوچکتر فرزند نوح بود. فرنگان از همه این اقوام شجاعتر و جنگاور تر و پر جمعیت ترند و ملکشان وسیعتر است و شهر بیشتر دارند و منظم ترند و از ملوک خود بهتر اطاعت میکنند ولی جلیقیان از فرنگان جنگاور تر و خطرناکترند و يك تن جلیقی با چند تن فرنگ مقابله کند. فرنگان بريك پادشاه اتفاق دارند و اختلاف و تفرقه میانشان نیست و اکنون پایتختشان بویه نام دارد که شهری بزرگ است و بجز آبادیها دهستانها در حدود یکصد و پنجاه شهر دارند آغاز ولایت فرنگان پیش از آنکه اسلام بدریا نفوذ یابد جزیره رودس بود و این همان جزیره است که گفتیم روبروی اسکندریه است و اکنون کارگاه کشتی سازی روم آنجاست پس از آن جزیره کرت است که آن نیز متعلق بفرنگان بود و مسلمانان بگشودند و تاکنون در آنجا هستند ولایت افریقیه و جزیره سیسیل نیز از فرنگان بود و ما خبر این جزایر را با خبر جزیره معروف برکان و آتشفشانی که از آنجا پاره های آتش چون تن بی سر برون شود و هنگام شب در هوا بالا رود و آنگاه بدریا افتاده روی آب شناور شود گفته ایم این قطعات آتشفشانی همان سنگهایست که بوسیله آن نوشته را از دفاتر پاك کنند

و این گونه سنگ سبك و سفید همانند عسل و خانه زنبور های كوچك است. این آتشفشان به آتشفشان سیسیل معروف است و قبر فرفوریس حکیم مؤلف کتاب ایساغوجی که مقدمه علم منطق بشماراست آنجا است و این کتاب بنام این شخص معروفست و نیز آتشفشانیهای زمین را چون آتشفشان دره برهوت حضرموت و شحر و آتشفشان دیار زابج دریای چین و آتشفشان اسك مابین فارس و اهواز که از توابع اردکان فارس است بر شمرده ایم و این آتش هنگام شب از حدود بیست فرسخی دیده شود و بهمه دیار اسلام معروفست آتشفشان چشمه ایست آتشین که از زمین بجوشد در این کتاب از حمام های گوگرد و زاج و حمام هایی که آتش از آب آن نمودار است سخن نیاوردیم اینگونه حمام نزدیک آتشفشان ولایت ما سبدان سرزمین اریوجان و سیروان است که آنرا نومان گویند و این آتشفشانی عجیب است که آب آنرا خاموش نکند و آب را از شدت و قوت اشتعال پس زند و یکی از عجایب جهان است و ما علت آنرا در کتابهای سابق خود آورده ایم و نیز در قسمت های گذشته این کتاب ضمن سخن از واحه های مصر شمه ای مختصر و اشاره مانند از منافع اقسام آب گفته ایم ولی مفصل آنرا در کتابهای سابق خود آورده ایم.

مسعودی گوید: بسال سیصد و سی و شش در فسطاط مصر کتابی بدست من رسید که عرماز اسقف شهر جریده فرنك بسال سیصد و بیست و هشت بحکم بن عبدالرحمن بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالرحمن بن حکم بن هشام بن عبدالرحمن بن معاویه بن هشام بن عبدالملك بن مروان بن حکم ولیعهد عبدالرحمن فرمانروای وقت اندلس اهدا کرده بود و در آنجا چنین دیدم: ای امیر مومنان نخستین پادشاه فرنك قلودیه بود و مجوسی بود و زنش که غرطله نام داشت او را مسیحی کرد آنگاه پس از وی پسرش لذریق پادشاه شد آنگاه پس از لذریق پسرش دقشرت حکومت یافت آنگاه پس از وی پسرش لذریق حکومت یافت آنگاه بعد از او

قرطبان بن دقشرت فرمانروائی یافت آنگاه پس از وی پسرش قارله حکومت یافت آنگاه پس از وی پسرش تبین فرمانروائی یافت پس از او قارله پسر تبین فرمانروائی یافت و فرمانروائی وی بیست و شش سال بود وی در ایام حکم فرمانروای اندلس بود و پس از او فرزندانش باهم نساختند و میانشان اختلاف افتاد بسبب خلاف ایشان بسیار کس از فرنگان نابود شدند و لذریق پسر قارله پادشاهی رسید و بیست و نه سال و ششماه پادشاهی کرد و همو بود که طرطوشه اندلس را محاصره کرد آنگاه پس از وی پسرش قارله پسر لذریق حکومت یافت و هم او بود که با محمد بن عبدالرحمن بن حکم بن هشام بن عبدالرحمن بن معاویه بن هشام بن عبد الملك بن مروان صلح کرد و این محمد را بعنوان امام خطاب میکردند. حکومت قارله سی و نه سال و ششماه بود آنگاه پس از وی پسرش لذریق شش سال حکومت کرد آنگاه سردار فرنگی موسوم به نوسه بر او تاخت و پادشاه فرنگان شد و هشت سال در ملك او بود هم او بود که در باره قلمرو خود با مجوسان برای مدت هفت سال به ششصد رطل طلا و ششصد رطل نقره صلح کرد که فرمانروای فرنگ بایشان دهد آنگاه پس از وی قارله بن تقویره چهار سال حکومت کرد آنگاه پس از وی يك قارله دیگر پادشاه شد و سی و یک سال و سه ماه بود آنگاه پس از وی لذریق پسر قارله حکومت یافت که تا کنون یعنی بسال سیصد و سی و دو پادشاه فرنگان است و بطوریکه خبر یافته ایم تا کنون ده سال پادشاهی کرده است.

مسعودی گوید: جلیقیان از همه اقوامی که با اندلس جنگ دارند سرسخت ترند فرنگان نیز با آنها جنگ دارند ولی جلیقیان جنگاورترند عبدالرحمن بن محمد که اکنون فرمانروای اندلس است وزیری از بنی امیه داشت که او را احمد بن اسحاق میگفتند و عبدالرحمن بسبب جرمی که کرده بود و مطابق شریعت مستحق عقوبت بود او را بگرفت و بکشت. این وزیر برادری داشت که نامش امیه بود و در یکی از شهرهای سرحد اندلس بنام شنترین اقامت داشت و چون از کشته

شدن برادرخبر یافت از فرمان عبدالرحمن بدررفت و مطیع رزمیر پادشاه جلیقیان شد و او را بر ضد مسلمانان یاری کرد و اسرار جنگی مسلمانان را با وی بگفت پس از آن یکی از روزها که امیه از شهر برون شد و برای شکاربیهیکی از تفرج گاهها رفت بعضی از غلامانش شهر را بدست گرفتند و او را راه ندادند و نامه ای بعبدالرحمن نوشتند. امیه بن اسحاق برادر وزیر مقتول بنزد رزمیر رفت که او را برگزید و وزارت داد و بصف خاصان خویش برد و عبدالرحمن فرمانروای اندلس به سموره پایتخت جلیقیان حمله برد و ما و صف بنا و باروهای این شهر را ضمن سخن از عجایب و اقوام دریاها و مراتب ملوک و اخبار اندلس گفته ایم عبدالرحمن یکصد هزار یا بیشتر سپاه داشت و در شوال سیصد و بیست و هفت سه روز پس از کسوفی که در همان ماه بود میان او و رزمیر پادشاه جلیقیان جنگ شد و نتیجه جنگ بنفع مسلمانان و ضرر جلیقیان بود ولی آنها پس از آنکه محاصره شده و بشهر پناه برده بودند باز گشتند و برون ریختند و از خندق گذشته پنجاه هزار کس از مسلمانان را بکشتند. گویند کسی که نگذاشت رزمیر باقیمانده مسلمانان را تعقیب کند امیه بن اسحاق بود که او را از کمین دشمن بیم داد و به مال و خزینه و سلاحی که در اردو گاه مسلمانان بود متوجه کرد و گرنه همه مسلمانان را نابود کرده بود پس از آن امیه بن اسحاق از عبدالرحمن امان خواست و از رزمیر جدا شد و عبدالرحمن او را بگرمی پذیرفت. عبدالرحمن فرمانروای اندلس پس از این واقعه سپاهها با چندتن از سرداران خود به جانب جلیقیان فرستاد که با آنها جنگها داشتند و دو برابر آنچه در جنگ اول از مسلمانان کشته شده بود از جلیقیان بهلاکت رسید و جنگ تا کنون بنفع مسلمانان و بضرر آنها بوده است. هم اکنون یعنی بسال سیصد و سی و دو رزمیر پادشاه جلیقیان است و پادشاه پیشتر از او اردون و پیش از اردون ازبوشن بوده است جلیقیان و فرنگان پیرو دین نصرانی و مذهب ملکائی اند.

ذکر نو کبر و ملو گشان

سابقا از نو کبرد سخن داشتیم و گفتیم که از فرزندان یافت بن نوحند و دیارشان به مغرب پیوسته است و محلشان در سمت جدی است و جزیره‌های بسیار دارند که اقوام فراوان در آنجا سکونت دارد و مردمانی جنگ آورو دلیرند و شهرهای فراوان دارند که پادشاهشان یکیست و نام پادشاهانشان بدورانهای دیگر ادنکس بوده و بزرگترین شهرشان که پایتخت مملکت نیز هست یست است که رودی بزرگ از میان آن میگذرد و شهر بر دو طرف است و این رود یکی از رودهاییست که در جهان به بزرگی و عجایب معروفست و آنرا سایبط گویند و جمعی از متقدمان که علاقمند اینگونه مطالب بوده‌اند از آن یاد کرده‌اند مسلمانان اندلس که مجاور ایشان بوده‌اند بسیاری از شهرهایشان را چون شهر باری و شهر طارنیو و شهر شبرامه و دیگر شهرهای بزرگ گرفتند پس از آن قوم نو کبرد باز آمدند و به مسلمانانی که در این شهرها بودند حمله بردند و آنها را از پس جنگهای طولانی برون کردند و این شهرها که بگفتیم در وقت حاضر یعنی بسال سیصد و سی و دو بدست قوم نو کبرد است .

مسعودی گوید: دیار این اقوام مذکور از جلیقی و فرنک و سقلاب و نو کبرد بهم نزدیک است و بیشترشان با مردم اندلس جنگ دارند و در وقت حاضر فرمانروای اندلس که نسب و خبر وی را از پیش گفته‌ایم قدرت و نیروی بسیار دارد. عید الرحمن بن معاویه بن هشام در آغاز دولت بنی عباس به اندلس رفت و ترتیب رسیدن وی